

ولی هنگامی که این آفرینش مقدمه‌ای برای آمادگی جهت یک سیردائمی به سوی بی نهایت، و یا به تعبیر دیگر مقدمه‌ای برای زندگانی ابدی و جاویدان باشد کاملاً مفهوم و معنی پیدا می‌کند، و هماهنگ با حکمت او است. زیرا حکیم بی حساب کاری نمی‌کند.

و علیم بودنش سبب می‌شود که در امر معاد و حشر، مشکلی ایجاد نشود، هر ذره خاکی که از انسانی به گوشه‌ای پرتاب شده جمع‌آوری می‌کند و حیات جدید به آن می‌بخشد، و از سوی دیگر پرونده اعمال همگی هم در دل این جهان طبیعت و هم در درون جان انسانها ثبت است. و او از همه اینها آگاه است.

بنابراین حکیم و علیم بودن خدا دلیل فشرده و پر مغزی بر مسأله حشر و معاد محسوب می‌شود.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۶۴

نکته‌ها:

پیشینیان و متاخران کیانند؟

در تفسیر آیه و لقد علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستأخرین مفسران احتمالات زیادی داده‌اند مرحوم طبرسی در مجمع البیان شش تفسیر و قرطبی هشت احتمال، و ابو الفتوح رازی حدود ده احتمال ذکر کرده است، ولی بررسی دقیق آنها نشان می‌دهد که همه رامی‌توان در یک تفسیر واحد جمع کرد زیرا:

کلمه «مستقدمین» و «مستأخرین» معنی وسیعی دارد که هم شامل پیشگامان و متاخران در زمان می‌شود، و هم شامل پیشگامان در اعمال خیر، و یا جهاد و مبارزه با دشمنان حق، و یا حتی صفوف نماز جماعت، و مانند اینها. و با توجه به این معنی جامع، تمام احتمالاتی را که در تقدم و تاخر در آیه بالا داده‌اند می‌توان جمع کرد و پذیرفت.

در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکید فراوانی در زمینه شرکت در صف اول نماز جماعت فرمود، و گفت: «خداوند و فرشتگان درود می‌فرستند بر آنهایی که پیشگامند در این صفوف» و به دنبال این تاکید

مردم برای شرکت در صف اول فشار آوردند، قبیله بنام «بنی عذره» بودند که خانه‌هایشان از مسجد دور بود گفتند ما خانه‌هایمان را می‌فروشیم و خانه‌هایی نزدیک مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خریداری می‌کنیم تا به صف اول برسیم، آیه فوق نازل شد (و به آنها گوشزد کرد که خدا نیات شما را می‌داند حتی اگر در صف آخر قرار گیرید چون تصمیم بر این دارید که در صف اول باشید پاداش نیت خود را خواهید داشت).
مسلم است که محدودیت این شاءن نزول هرگز سبب محدودیت مفهوم وسیع آیه نخواهد شد.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۶۵

آیه ۲۶-۴۴

آیه و ترجمه

و لقد خلقنا الانسن من صلصل من حما مسنون ۲۶ و الجان خلقنه من قبل من نار السموم ۲۷ و اذ قال ربك للملئكة اني خلق بشرا من صلصل من حما مسنون ۲۸ فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له سجدین ۲۹ فسجد الملئكة كلهم اجمعون ۳۰ الا ابليس ابي اءن يكون مع السجدین ۳۱ قال يا بليس ما لك اءلا تكون مع السجدین ۳۲ قال لم اءكن لاسجد لبشر خلقته من صلصل من حما مسنون ۳۳ قال فاخرج منها فانك رجیم ۳۴

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۶۶

و ان عليك اللعنة الى يوم الدين ۳۵ قال رب فاءظرني اءلى يوم يبعثون ۳۶ قال فانك من المنظرین ۳۷ اءلى يوم الوقت المعلوم ۳۸ قال رب بما اءغویتني لایزن لهم فی الارض و لاءغوینهم اءجمعین ۳۹ اءلا عبادک منهم المخلصین ۴۰ قال هذا صرط علی مستقیم ۴۱؟ اءن عبادی لیس لک علیهم سلطان اءلا من اتبعک من الغاوین ۴۲ و اءن جهنم لموعدهم اءجمعین ۴۳ لها سبعة اءبواب لكل باب منهم جز و مقسوم

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۶۷

ترجمه :

- ۲۶ - ما انسانرا از گل خشکیدهای که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم.
- ۲۷ - و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.
- ۲۸ - بخاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشر را از گل خشکیدهای که از گل بدبوئی گرفته شده بود خلق می کنم.
- ۲۹ - هنگامی که کار آنها پایان رسانیدم و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم همگی برای او سجده کنید.
- ۳۰ - فرشتگان همگی و بدون استثناء سجده کردند.
- ۳۱ - جز ابلیس که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد.
- ۳۲ - (خداوند) فرمود ای ابلیس چرا با سجده کنندگان نیستی.
- ۳۳ - گفت من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیدهای که از گل بدبوئی گرفته شده است آفریده های سجده نخواهم کرد!
- ۳۴ - فرمود از صف آنها (فرشتگان) بیرون رو که رانده درگاه مائی.
- ۳۵ - و لعنت (و دوری از رحمت حق) بر تو خواهد بود تا روز قیامت. ۳۶ - گفت پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار).
- ۳۷ - فرمود تو از مهلت یافتگانی.
- ۳۸ - (اما نه تا روز رستاخیز بلکه) تا روز و وقت معینی.
- ۳۹ - گفت پروردگارا! بخاطر اینکه مرا گمراه ساختی من نعمتهای مادی را در زمین در نظر آنها تزیین می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت!
- ۴۰ - مگر بندگان مخلص،
- ۴۱ - فرمود این راه مستقیم من است (و سنت همیشگیم)...
- ۴۲ - که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.
- ۴۳ - و جهنم میعادگاه همه آنها است.
- ۴۴ - هفت در دارد و برای هر دری گروه معینی از آنها تقسیم شده اند!

و طی آیات متعدد و پرمحتوائی بسیاری از جزئیات این آفرینش را بازگو می‌کند که ما در اینجا نخست به تفسیر اجمالی آیات می‌پردازیم، سپس نکات مهم را مورد بحث جداگانهای قرار می‌دهیم.

نخست می‌فرماید: «ما انسان را از «صلصال» (خاک خشکیده‌ای که به هنگام برخورد با چیزی صدا می‌کند) که از «حماء مسنون» (گل تیره رنگ و متغیر و بدبو) گرفته شده بود آفریدیم» (ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون).

«و طایفه «جان» را پیش از آن از آتش گرم و سوزان آفریدیم» (والجان خلقناه من قبل من نار السموم).

«سموم» در لغت به معنی باد سوزانی است که گوئی در تمام روزنه‌های پوست بدن انسان نفوذ می‌کند زیرا عرب به سوراخهای بسیار ریز پوست بدن، مسام، می‌گوید و سموم نیز به همین مناسبت برچنین بادی اطلاق می‌شود و ماده سم نیز از همان است چرا که در بدن نفوذ کرده و انسان را می‌کشد یا بیمار می‌سازد.

مجدداً به آفرینش انسان باز می‌گردد و گفتگوی خداوند را با فرشتگان که قبل از آفرینش انسان روی داد، چنین بیان می‌کند:
«به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشر

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۶۹

را از خاک خشکیده‌ای که از گل تیره رنگ بد بو گرفته شده می‌آفرینم» (و اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من صلصال من حماء مسنون).

«و هنگامی که خلقت آنرا به پایان و کمال رساندم و از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در آن دمیدم همگی به خاطر آن سجده کنید» (فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين).

آفرینش انسان پایان پذیرفت و آنچه شایسته جسم و جان انسان بود به اوداده شد و همه چیز انجام یافت: «در این هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند» (فسجد الملائكة كلهم اجمعون).

تنها کسی که اطاعت این فرمان را نکرد «ابلیس» بود، لذا اضافه می‌کند به «جز ابلیس که خودداری کرد از اینکه همراه سجده‌کنندگان باشد» (الا ابليس ابى ان يكون مع الساجدين).

اینجا بود که ابلیس مورد بازپرسی قرار گرفت و خدا به او گفت: ای ابلیس

چرا تو با سجده کنندگان نیستی؟» (قال یا ابلیس مالک الاتکون مع الساجدین).

ابلیس که غرق غرور و خودخواهی خویش بود آنچنان که عقل و هوش او را پوشانده بود گستاخانه در برابر پرسش پروردگار به پاسخ پرداخت و «گفت: من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده‌ای که از گل بدبوئی گرفته

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۰

شده است آفریده‌ای سجده نخواهم کرد» (قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حما مسنون).

آتش نورانی و فروزنده کجا، و خاک تیره و متعفن کجا؟ آیا موجود شریفی همچون من در برابر موجود پستتری باید خضوع و تواضع کند؟! این چه قانونی است؟!

او که از اسرار آفرینش بر اثر خودخواهی و غرور بی خبر مانده بود و برکات خاک را که منبع هر خیر و برکتی است بدست فراموشی سپرده بود و از آن مهمتر آن روح شریف و عظیم الهی را که در آدم وجود داشت نادیده می‌گرفت، ناگهان از اوج مقامی که داشت سقوط کرد، دیگرشایسته نبود که او در صف فرشتگان باشد، لذا بلافاصله «خدا به او فرمود از آن (از بهشت یا از آسمانها و یا از صفوف فرشتگان) بیرون رو که تو رجیم و رانده شده درگاه مائی» (قال فاخرج منها فانک رجیم).

و بدان که این غرورت مایه کفرت شد و این کفر برای همیشه تو را مطرود کرد، «لعنت و دوری از رحمت خدا تا روز رستاخیز بر تو خواهد بود»! (و ان علیک اللعنة الی یوم الدین).

ابلیس که در این هنگام خود را رانده درگاه خدا دید، و احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شد، آتش کینه در دلش شعله‌ور گشت، تا انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد، هر چند مقصر اصلی خود او بود، نه آدم، و نه فرمان خدا، ولی غرور و خودخواهی توام با لجاجتش اجازه نمی‌داد این واقعیت را درک کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۱

لذا «عرض کرد: پروردگارا اکنون که چنین است مرا تا روز رستاخیز مهلت ده!» (قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون).

نه برای اینکه توبه کند، یا از کرده خود پشیمان باشد و در مقام جبران برآید، بلکه برای اینکه به لجاجت و عناد و دشمنی و خیره سری ادامه دهد!

خداوند هم این خواسته او را پذیرفت و «فرمود مسلما تو از مهلت یافتگانی» (قال فانک من المنظرین).

ولی نه تا روز مبعوث شدن خلایق در رستاخیز، چنانکه خواسته‌های، بلکه «تا وقت و زمان معینی» (الی یوم الوقت المعلوم).

در اینکه منظور از یوم الوقت المعلوم، چه روزی است، مفسران احتمالات متعددی داده‌اند:

بعضی گفته‌اند منظور پایان این جهان و بر چیده شدن دوران تکلیف است، چرا که بعد از آن، طبق ظاهر آیات قرآن، همه جهانیان از بین می‌روند و تنها ذات پاک خداوند باقی می‌ماند، بنابر این تنها به مقداری از درخواست ابلیس موافقت شد.

بعضی دیگر احتمال داده‌اند که منظور از وقت معلوم زمان معینی است که تنها خدا می‌داند، و جز او هیچکس از آن آگاه نیست، چرا که اگر آنوقت را آشکار می‌ساخت ابلیس تشویق به گناه و سرکشی بیشتر شده بود.

بعضی نیز احتمال داده‌اند منظور روز قیامت است چرا که اومی خواست تا آن روز زنده بماند تا از حیات جاویدان برخوردار گردد و با نظر او موافقت گردید، به خصوص اینکه تعبیر به یوم الوقت المعلوم در آیه ۵۰ سوره واقعه درباره روز قیامت نیز آمده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۲

ولی این احتمال بسیار بعید است، چرا که اگر چنین می‌بود باید خداوند به طور کامل با درخواست او موافقت کرده باشد، در حالی که ظاهر آیات فوق این است که بطور کامل با درخواست او موافقت نشده و تنها تا یوم الوقت المعلوم موافقت شده است.

و به هر حال تفسیر اول با روح و ظاهر آیه از همه موافقتر است، و در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده نیز به این معنی تصریح گردیده است.

در اینجا ابلیس نیت باطنی خود را آشکار ساخت هر چند چیزی از خداپنهان

نبود و عرض کرد: پروردگارا! به خاطر اینکه مرا گمراه ساختی (واین انسان زمینه بدبختی مرا فراهم ساخت) من نعمتهای مادی روی زمین را در نظر آنها زینت می‌دهم، و انسانها را به آن مشغول میدارم و سرانجام همه را گمراه خواهم ساخت» (قال رب بما اغويتني لازين لهم في الارض و لا غوينهم اجمعين).

اما او به خوبی می‌دانست که وسوسه‌هایش در دل «بندگان مخلص خدا» هرگز اثر نخواهد گذاشت، و دامهایش آنها را به خود مشغول نخواهد کرد، خلاصه بندگان خالص و مخلص آنچنان نیرومندند که زنجیرهای اسارت شیطان را از هم می‌گسلند، لذا بلافاصله برای سخن خود استثنائی قائل شد و گفت: «مگر آن بندگان خالص شده تو» (الا عبادك منهم المخلصين). بدیهی است که خدا هرگز شیطان را گمراه نساخته بود، بلکه این نسبت شیطننت‌آمیز بود که از ابلیس صادر شد، برای اینکه خود را به اصطلاح تبرئه کند و توجهی برای اغواگری خود ترتیب دهد، و این رسم همه ابلیسها و شیاطین

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۳

است که اولاً گناهان خویش را به گردن دیگران می‌افکنند، و ثانیاً همه‌جا میکوشند تا اعمال زشت خود را با منطقهای غلطی توجیه کنند، نه تنها در برابر بندگان خدا، حتی در برابر خود خدا که از همه چیز آگاه‌است؟ ضمناً باید توجه داشت «مخلصین» جمع «مخلص» (بفتح لام) همانگونه که در تفسیر سوره یوسف بیان کردیم کسی است که به مرحله عالی ایمان و عمل پس از تعلیم و تربیت و مجاهده با نفس رسیده باشد که در برابر وسوسه‌های شیطان و هر وسوسه‌گر نفوذ ناپذیر شود. خداوند به عنوان تحقیر شیطان و تقویت قلب جویندگان راه حق و پویندگان طریق توحید «فرمود: این راه مستقیم من است...» و این سنت فنا ناپذیری است که من آن را بر عهده گرفته‌ام... (قال هذا صراط علی مستقیم). که «تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری مگر گمراهانی که شخصاً بخواهند از تو پیروی کنند» (ان عبادی لیس لك علیهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین).

یعنی در واقع این تو نیستی که می‌توانی مردم را گمراه کنی، بلکه این انسانهای منحرفند که با میل و اراده خویش دعوت تو را اجابت کرده، پشت

سر تو گام بر می دارند.
و به تعبیر دیگر این آیه اشارهای است به آزادی اراده انسانها، و اینکه ابلیس و لشکر او هرگز نمی توانند کسی را اجبارا به راه فساد بکشانند، بلکه این خود انسانها هستند که دعوت او را لبیک گفته و دریچه های قلب خویش را به روی او می گشایند، و به او اذن دخول می دهند!

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۴

خلاصه اینکه وسوسه های شیطان گرچه مؤثر است ولی تصمیم نهائی با شیطان نیست، با خود انسانها هست، چرا که انسان می تواند در برابر وسوسه های او بایستد و دست رد بر سینه او بگذارد.
در واقع خداوند می خواهد این خیال باطل و پندار خام را از مغز شیطان بیرون کند که او حکومت بلامنازعی بر انسانها پیدا خواهد کرد.
سپس صریح ترین تهدیدهای خود را متوجه پیروان شیطان کرده می گوید:
«جهنم میعادگاه همه آنها است» (و ان جهنم لموعدهم اجمعین).
گمان نکنند که آنها از چنگال مجازات می توانند فرار کنند و یا به حساب آنها رسیدگی نمی شود، حساب همه آنها یکجا و در یک محل رسیدگی خواهد شد.

«همان دوزخی که هفت در دارد، و برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند» (لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم).
این در در حقیقت درهای گناهانی است که به وسیله آن، افراد وارد دوزخ می شوند، هر گروهی بوسیله ارتکاب گناهی و از دری، همانگونه که درهای بهشت، طاعات و اعمال صالح و مجاهدتهائی است که بوسیله آن بهشتیان وارد بهشت می شوند.

نکته ها:

۱ - تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختیها است

مهمترین نکته تربیتی که از داستان ابلیس و آفرینش آدم که در سوره های مختلف قرآن آمده استفاده می شود همان سقوط وحشتناک ابلیس از آن مقام

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۵

والائی که داشت به خاطر کبر و غرور است! می دانیم ابلیس از فرشتگان نبود (همانگونه که از آیه ۵۰ سوره کهف استفاده می شود) و آنچنان ارتقاء مقام در سایه اطاعت فرمان خدا پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت، حتی بعضی می گویند معلم فرشتگان بود، و طبق آنچه از خطبه قاصعه در نهج البلاغه استفاده می شود هزاران سال پرستش خدا کرده بود.

اما همه این مقامات را به خاطر یکساعت تکبر و غرور از دست داد، و آنچنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد، بلکه همچنان به کار خود ادامه داد و در جاده لجابت آنچنان ثابت قدم ماند که تصمیم گرفت مسئولیت شرکت در جرم همه ظالمان و گنهکاران از فرزندان آدم را به عنوان یک وسوسه گر بپذیرد، و معادل کیفر و عذاب همه آنها را یکجا تحمل کند!

این است نتیجه خودخواهی و غرور و تعصب و خودپسندی و استکبار.

نه تنها ابلیس که، با چشم خود انسانهای شیطان صفتی را دیده ایم، یا شرح حال آنها را در صفحات سیاه تاریخ مطالعه کرده ایم که هنگامی که بر مرکب غرور و تکبر و خودخواهی سوار شدند دنیائی را به خاک و خون کشیدند، گوئی پردهای از خون و جهل، چشمان ظاهر و باطن آنها را از کار انداخته، و هیچ حقیقتی را مشاهده نمی کنند، دیوانه وار در راه ظلم و بیدادگری گام بر می دارند و سرانجام خود را در بدترین پرتگاهها ساقط می کنند.

این استکبار و غرور، آتش سوزان و وحشتناکی است، همانگونه که انسان ممکن است سالیان دراز زحمت بکشد و خانه و وسائل و سرمایه های برای زندگی فراهم سازد، ولی محصول آنرا تنها با یک شعله آتش در چند لحظه تبدیل به خاکستر کند، همچنین کاملاً امکان پذیر است که محصول اطاعت هزاران سال را با ساعتی استکبار و غرور در برابر خدا از دست دهد، چه درسی از این گویا

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۶

و تکان دهندتر؟!.

عجب اینکه او حتی به این نکته روشن نیز توجه نداشت که آتش بر خاک برتری ندارد چرا که منبع همه برکات: گیاهان، حیوانات، معادن، محل ذخیره آبها خلاصه سرچشمه پیدایش هر موجود زندهای خاک است، ولی کار آتش سوزندگی و در بسیاری از مواقع ویرانگری است.

علی (علیهالسلام) در همان خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه) از ابلیس به عنوان عدو الله (دشمن خدا) و امام المتعصبین و سلف المستکبرین (پیشوای متعصبان لجوج، و سر سلسله مستکبران) نام برده و می گوید به همین جهت خداوند لباس عزت را از اندام او بیرون کرد، و چادر مذلت بر سر او افکند سپس اضافه می کند: آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد؟ و به خاطر برتری جوئیش پست ساخت؟ در دنیا رانده شد و عذاب دردناک در سرای دیگر برای او فراهم ساخت (الا ترون کیف صغره الله بتکبره، ووضعه بترفعه، فجعله فی الدنيا مدحورا و اعدله فی الآخرة سعیرا).

ضمنا همانگونه که اشاره کردیم ابلیس نخستین پایهگذار مکتب جبر بود، همان مکتبی که بر خلاف وجدان هر انسانی است و یکی از دلائل مهم پیدایش آن، تبرئه کردن انسانهای گنهکار در برابر اعمالشان است، در آیات فوق خواندیم ابلیس برای تبرئه خویش و اثبات اینکه حق دارد در گمراهی فرزندان آدم بکوشد به همین دروغ بزرگ متوسل شد، و گفت: خداوند تو مرا گمراه کردی و من هم به همین خاطر فرزندان آدم را جز مخلصان گمراه خواهم کرد!

۲ - شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد؟

باز هم ذکر این نکته را ضروری می دانیم که نفوذ وسوسه های شیطانی در انسان یک نفوذ ناآگاه و اجباری نیست، بلکه ما به میل خویش وسوسه او را به دل

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۷

راه می دهیم، و گرنه حتی خود شیطان میداند که بر مخلصان - آنها که خویشستن را در پرتو تربیت خالص کرده اند و زنگار شرک را از روح و جان زدوده اند - راه ندارد. به تعبیر رساتر - همان تعبیری که از آیات فوق استفاده میشود - رابطه شیطان و گمراهان، رابطه «پیشوا» و «پیرو» است، نه رابطه «اجبار کننده» و اجبار شونده.

۳ - درهای جهنم!

در آیات فوق خواندیم، جهنم هفت در دارد (بعید نیست عدد هفت در اینجا عدد تکثیر باشد، یعنی درهای بسیار و فراوان دارد، همانگونه که در آیه ۲۷ سوره لقمان نیز عدد هفت به همین معنی آمده است).

ولی واضح است این تعدد درها (مانند تعدد درهای بهشت) نه به خاطر کثرت واردان است به طوری که از یک در کوچک نتوانند وارد شوند، و نه جنبه تشریفاتی دارد، بلکه در حقیقت اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم میکشاند، هر نوع از گناهان دری محسوب می شود. در خطبه جهاد در نهج البلاغه میخوانیم ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحة الله لخاصة اوليائه: «جهاد دری از درهای بهشت است که آن را به روی بندگان خاصش گشوده است».

و در حدیث معروف میخوانیم ان السیوف مقالید الجنة: «شمشیرها کلیدهای بهشتند» این گونه تعبیرات به خوبی منظور از درهای متعدد بهشت و دوزخ را روشن می سازد.

قابل توجه اینکه در حدیث امام باقر (علیه السلام) می خوانیم «بهشت، هشت در

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۸

دارد» در حالی که آیات فوق می گوید: جهنم هفت در دارد، این تفاوت اشاره به این است که هر چند درهای ورود به بدبختی و عذاب فراوان باشد، ولی با این حال درهای وصول به سعادت و خوشبختی از آن افزونتر است (در ذیل آیه ۲۳ سوره رعد نیز در این زمینه صحبت کردیم).

۴ - «گل تیره» و «روح خدا».

جالب اینکه از این آیات به خوبی استفاده می شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حد اعلای عظمت، و دیگری ظاهراً در حد ادنی از نظر ارزش.

جنبه مادی انسان را گل بد بوی تیره رنگ (لجن) تشکیل میدهد، و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است. البته خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه روح به خدا به اصطلاح اضافه تشریفی است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همانگونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش «بیت الله» می خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش «شهر الله» (ماه خدا) می نامند.

و به همین دلیل قوس صعودی این انسان آنقدر بالا است که بجائی میرسد که جز خدا نبیند، و قوس نزولیش آنقدر پائین است که از چهارپایان هم پائینتر

خواهد شد (بل هم اضل) و این فاصله زیاد میان «قوس صعودی» و «نزولی» خود دلیل بر اهمیت فوق العاده این مخلوق است. و نیز این ترکیب مخصوص دلیل بر آن است که عظمت مقام انسان به خاطر جنبه مادی او نیست، چرا که اگر به جنبه مادیش باز گردیم لجنی بیش نمی باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۷۹

این روح الهی است که با استعدادهای فوق العاده‌ای که در آن نهفته است و میتواند تجلیگاه انوار خدا باشد، به او اینهمه عظمت بخشیده و برای تکامل او تنها راه این است که آن را تقویت کند و جنبه مادی را که وسیله‌های برای همین هدف است در طریق پیشرفت این مقصود به کارگیرد (چرا که در رسیدن به آن هدف بزرگ میتواند کمک مؤثری کند). از آیات خلقت آدم در آغاز سوره بقره نیز استفاده می شود که سجده فرشتگان در برابر آدم به خاطر علم خاص الهی او بود، و اما این سؤال که چگونه سجده برای غیر خدا امکان پذیر است و آیا براستی فرشتگان برای خدا به خاطر این آفرینش عجیب سجده کردند، و یا سجده آن برای آدم بود، پاسخ آنرا در ذیل همان آیات مربوط به آفرینش آدم در سوره بقره بیان کردیم (به جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۱۲۷ مراجعه فرمائید)

۵- جان چیست؟

کلمه «جن» در اصل به معنی چیزی است که از حس انسان پوشیده باشد، مثلاً می گوئیم جنة اللیل - یا - فلما جن علیه اللیل یعنی هنگامی که پرده سیاه شب او را پوشاند و به همین جهت «مجنون» به کسی که عقلش پوشیده و «جنین» به طفلی که در رحم مادر پوشانده شده و «جنت» به باغی که زمینش را درختان پوشانده اند، و «جنان» به قلب که در درون سینه پوشانده شده و «جنة» به معنی سپر که انسان را از ضربات دشمن می پوشاند، آمده است. البته از آیات قرآن استفاده می شود که جن یکنوع موجود عاقلی است که از حس انسان پوشیده شده، و آفرینش آن در اصل از آتش یا شعله های صاف آتش است، و ابلیس نیز از همین گروه است. بعضی از دانشمندان از آنها تعبیر به نوعی از ارواح عاقله می کنند که

مجرد از ماده می باشد، (البته پیدا است مجرد کامل ندارد چرا که چیزی که از ماده آفریده شده است مادی است، ولی نیمه تجردی دارد، چرا که با حواس ما درک نمیشود، و به تعبیر دیگر یکنوع جسم لطیف است).
و نیز از آیات قرآن بر می آید که آنها مؤمن و کافر دارند، مطیع و سرکش دارند و آنها نیز دارای تکلیف و مسئولی تند.

البته شرح این مسائل و همچنین هماهنگی آنها با علم امروز، احتیاج به بحث بیشتری دارد که ما به خاطر رعایت تناسب - به خواست خدا - در تفسیر سوره جن که در جزء ۲۹ قرآن است بحث خواهیم کرد.

نکته‌های که در اینجا اشاره به آن لازم است، این است که در آیات فوق کلمه «جان» آمده است که از همان ماده «جن» است.

آیا این دو کلمه (جن و جان) هر دو به یک معنی است، و یا چنانکه بعضی از مفسران گفته‌اند جان نوع خاصی از جن است.

اگر آیات قرآن را که در این زمینه وارد شده در برابر هم قرار دهیم روشن می شود که هر دو به یک معنی می باشد، چرا که در قرآن گاهی جن در مقابل انسان قرار داده شده و گاهی «جان» در مقابل انسان.

مثلاً در آیه ۸۸ - سوره اسراء می خوانیم قل لئن اجتمعت الانس و الجن و یا در آیه ۵۶ سوره ذاریات می خوانیم و ما خلقت الجن و الانس الی عبدون. در حالی که در آیه ۱۵ سوره رحمان می خوانیم خلق الانسان من صلال کالفخار و خلق الجن من مارج من نار و باز در همین سوره آیه ۳۹ می خوانیم فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان.

از مجموع آیات فوق و آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که جان و جن هر دو به یک معنی است، و لذا در آیات فوق گاهی جن در برابر انسان قرار گرفته گاهی جان.

البته «جان» به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، که آن نوعی از مار است، چنانکه در داستان موسی می خوانیم «کانها جان» (قصص - ۳۱) ولی آن از بحث ما خارج است.

همانگونه که در آیات فوق دیدیم قرآن بحث فشردهای در زمینه خلقت انسان دارد که تقریباً به طور سر بسته و اجمالی، از آن گذشته است چراکه منظور اصلی مسائل تربیتی بوده است، و نظیر این بحث در چند مورد دیگر از قرآن مانند سوره سجده، مؤمنون، سوره ص، و غیر آن آمده است. البته می‌دانیم قرآن یک کتاب علوم طبیعی نیست، بلکه یک کتاب انسان-سازی است، و بنابر این نباید انتظار داشت که جزئیات این علوم از قبیل مسائل مربوط به تکامل، تشریح، جنین‌شناسی، گیاه‌شناسی و مانند آن در قرآن مطرح شود، ولی این مانع از آن نخواهد بود که به تناسب بحثهای تربیتی اشاره کوتاهش به قسمتهائی از این علوم در قرآن بشود. به هر حال بعد از توجه به این مقدمه کوتاه در اینجا دو بحث داریم که طرح آنها لازم به نظر میرسد:

۱- تکامل انواع از نظر علمی

۲- تکامل انواع از دیدگاه قرآن

نخست به سراغ بحث اول می‌رویم و منهای آیات و روایات و تنها باتکیه بر معیارهای خاص علوم طبیعی روی این مسأله بحث می‌کنیم: می‌دانیم در میان دانشمندان علوم طبیعی دور فرضیه درباره آفرینش موجودات زنده، اعم از گیاهان و جانداران، وجود داشته است: الف: فرضیه تکامل انواع یا «ترانسفورمیسم» که می‌گوید انواع

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۸۲

موجودات زنده در آغاز به شکل کنونی نبودند، بلکه آغاز موجودات تک سلولی در آب اقیانوسها و از لابلاى لجنهای اعماق دریاها با یک جهش پیدا شدند، یعنی موجودات بی جان در شرائط خاصی قرار گرفتند که از آنها نخستین سلولهای زنده پیدا شد.

این موجودات ذره‌بینی زنده تدریجاً تکامل یافتند و از نوعی به نوع دیگر تغییر شکل دادند، از دریاها به صحراها و از آن به هوا منتقل شدند، و انواع گیاهان و انواع جانوران آبی و زمینی و پرندگان به وجود آمدند. کاملترین حلقه این تکامل همین انسانهای امروزی که از موجوداتی شبیه به میمون، و سپس میمونهای انسان نما ظاهر گشتند.

ب - فرضیه ثبوت انواع یا «فیکسیسم» که می‌گوید انواع جانداران هر کدام جداگانه از آغاز به همین شکل کنونی ظاهر گشتند، و هیچ نوع به نوع دیگر

تبدیل نیافته است، و طبعا انسان هم دارای خلقت مستقلی بوده که از آغاز به همین صورت آفریده شده است.

دانشمندان هر دو گروه برای اثبات عقیده خود مطالب فراوانی نوشته‌اند و جنگها و نزاعهای زیادی در محافل علمی بر سر این مسأله در گرفته است، تشدید این جنگها از زمانی شد که لامارک (دانشمند جانورشناس معروف فرانسوی که در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ میزیست) و سپس داروین دانشمند جانورشناس انگلیسی که در قرن نوزدهم میزیست نظرات خود را در زمینه تکامل انواع با دلائل تازه‌ای عرضه کرد. ولی در محافل علوم طبیعی امروز شک نیست که اکثریت دانشمندان طرفدار فرضیه تکاملند.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۸۳

دلائل طرفداران تکامل.

به آسانی میتوان استدلالات آنها را در سه قسمت خلاصه کرد: نخست دلائلی است که از دیرینشناسی و به اصطلاح مطالعه روی فسیلها، یعنی اسکلت‌های متحجر شده موجودات زنده گذشته، آورده‌اند آنها معتقدند مطالعات طبقات مختلف زمین نشان می‌دهد که موجودات زنده، از صورتهای ساده‌تر به صورتهای کاملتر و پیچیده‌تر تغییر شکل داده‌اند. تنه‌ها راهی که اختلاف و تفاوت فسیلها را می‌توان با آن تفسیر کرد، همین فرضیه تکامل است.

دلیل دیگر قرائنی است که از «تشریح مقایسه‌ای» جمع‌آوری کرده‌اند، آنها طی بحثهای مفصل و طولانی می‌گویند هنگامی که استخوان بندی حیوانات مختلف را تشریح کرده، با هم مقایسه کنیم شباهت زیادی در آنها می‌بینیم که نشان می‌دهد همه از یک اصل گرفته شده‌اند.

بالاخره سومین دلیل آنها قرائتی است که از «جنین‌شناسی» بدست آورده‌اند و معتقدند اگر حیوانات را در حالت جنینی که هنوز تکامل لازم را نیافته‌اند در کنار هم بگذاریم خواهیم دید که جنینها قبل از تکامل در شکم مادر، یا در درون تخم تا چه اندازه با هم شباهت دارند، این نیز تأیید می‌کند که همه آنها در آغاز از یک اصل گرفته شده‌اند.

پاسخهای طرفداران ثبوت انواع

ولی طرفداران فرضیه ثبوت انواع یک پاسخ کلی به تمام این استدلالات دارند و

آن اینکه هیچیک از این قرائن قانع کننده نیست، البته نمی توان انکار کرد که هر یک از این قرائن سهگانه احتمال تکامل را در ذهن به عنوان یک احتمال ظنی توجیه می کند، ولی هرگز یقین آور نخواهد بود.
به عبارت روشنتر اثبات فرضیه تکامل، و تبدیل آن از صورت یک فرضیه

بعد ←

↑ قدرت

→ قبل